



دوباره بخوانیم...

«حادثه مشروطیت متکی به مردم بود؛ مردم را هم جز علما هیچ عامل دیگری نمی توانست به میدان بیاورد و به آن دفاع جانانه‌ای که از مشروطیت کردند، وادار کند. من می‌بینم در بعضی از نوشته‌های مربوط به مشروطه – حتی نوشته‌هایی که

جواد نوائیان رودسری

تصویرگری تاریخ مشروطیت را طی ۱۹سال گذشته، معمولاً کسانی برعهده داشته‌اند که به آن جهتی مشخص نگاه می‌کنند و طَرفه اینجاست که همین مورخان با حربه یک‌سونگری بر رقیبان خود می‌تازند و سخنان آن‌ها را فاقد وجهت علمی می‌دانند.

در این ۱۱۹ سال، به‌تدریج این دیدگاه چنان به یک‌ه‌تاز میدان تبدیل شده و هر نظریه رقیبی را از عرصه بیرون رانده است که گویی هر آنچه غیر از نظر دسته غالب ابراز شود، گناهی است ناخوشودنی و خبطی است که در کراهت آن تردید نمی‌توان کرد. این غلبه رسانه‌ای که برخی آن را با غلبه علمی اشتباه گرفته‌اند، برخلاف باور برخی از نویسندگان معاصر، یکسره حاصل توطئه خارجی‌ها و دخالت منورالفکرهای وابسته به سفارتخانه‌ها نبود. بخش عمده‌ای از نیروهای عامل در نهضت مشروطه، نه آن را به‌درستی می‌شناختند و نه با ابزارهای مؤثر در چنین تغییرات مدرنی به‌درستی آشنا بودند. آن‌ها اصولاً ارتباط چندانی با «رُکن چهارم مشروطیت» یعنی ابزار بسیار قدرتمند «رسانه» آشنا نبودند و نمی‌دانستند با قوت آن، چه جادوها که نمی‌توان کرد و همین مسئله در وانهادن میدان به حریفی که حداقل را در اختیار داشت، مؤثر بود. به همین دلیل، آنچه در متون تاریخی به صورت عمده ثبت و ضبط شد، تعریف و برداشت خاصی را از نهضت مشروطه القا می‌کرد و همین برداشت به نسل‌های بعد منتقل شد و تقریباً فرصتی برای تحلیل آنچه ابراز می‌شد، باقی نماند. واقعیت آن است تاریخ را با توجه به ساختار پدیدارشناسانه‌اش، نمی‌توان به صورت یک‌بعدی مورد مطالعه و بررسی قرار داد. علمای تاریخ معتقدند در این علم، چیزی به نام حقیقت وجود ندارد و آنچه هست، شواهدی است که می‌تواند آماره‌ای بر چگونگی وقوع یک واقعه باشد. اگر از این زاویه‌بیزنگیریم، تکیه کردن بر اقوال جانبدارانه‌ای که از عصر مشروطه تا امروز به رشته تحریر درآمده‌است، چندان بر سبیل انصاف و خرد نیست و باید تمام شواهد را در این زمینه مدنظر قرار داد. در این گزارش کوتاه، مجال آن را ندارم که جزئیات را همچون مقاله‌ای علمی – پژوهشی احصا کنم. به همین دلیل می‌گویم فهرست وار آنچه را معمولاً در فرایند شکل‌گیری و پیروزی نهضت مشروطه و بعدها، تبعات ناشی از آن مورد توجه قرار نمی‌گیرد، مرور کنم و از خواننده گرامی بخواهم با قرار دادن آن در کنار شواهد موجود که برخی آن را امر مسلم می‌پندارند، خود به قضاوت تاریخی مبادرت ورزند.

■ جستار نخست: در باب زمینه‌های پیدایش مشروطیت

درباره چرایی و چگونگی شکل‌گیری نهضت مشروطه، نظرات گوناگون و متعددی وجود دارد. برخی در تحلیل‌های علمی خود تمام همتشان را صرف قرار دادن وقایع این دوره در ظرف تعاریف تاریخی غربی، اعم از تعاریف چپ‌گرایانه و غیر آن کرده‌اند. با این حال، موضوعی که اهمیت ویژه دارد و حتی جریان‌های خاص هم در روایت‌های تاریخی خویش از آن عبور نکرده‌اند، ابتدا نهضت تنباکو و پس از آن ماجرای مهاجرت صفری است. درباره نهضت تنباکو و اقدام راهبردی میرزای شیرازی در تحریم این کالا و در راستای تحریم قرارداد رؤی، البته گزارش‌های متعدد و قابل بررسی در دسترس همگان است، اما درباره مهاجرت صفری و خواسته‌هایی که بنیان قیام و

از لحاظ‌سند تاریخی، بهتر هم هست – آنجایی که به‌انگیزه‌های دینی و شعارهای دینی می‌رسند، عمداً از آن عبور می‌کنند که بنده در حاشیه بعضی از این کتاب‌ها این موارد را یادداشت کرده‌ام و نشان داده‌ام؛ از جمله کتاب کسروی و بعضی دیگر. شما می‌بینید انجمن‌هایی که در همه ولایات تشکیل شد،

مروری بر دو جستار فراموش‌شده از نهضت مشروطیت در آستانه سالروز امضای فرمان آن

مشروطه‌ای که بود مشروطه‌ای که نبود



شکل‌گیری نهضت مشروطه را گذاشت، کمتر صحبتی به میان می‌آید. ماجرای «مهاجرت صفری» که به آذر ۱۲۸۴ خورشیدی بازمی‌گردد؛ زمانی که علاءالدوله، حاکم وقت تهران به بهانه گران شدن قند، تعدادی از بازرگانان خوشنام تهران را احضار کرد و به چوب بست. اعتراضات مردمی در این باره و به‌ویژه تحصن در مسجد «شاه» تهران، با خشونت پاسخ داده شد و علما را به یک اقدام عملی و صریح واداشت؛ آن‌ها تصمیم گرفتند از تهران خارج شوند و در حرم حضرت عبدالعظیم(ع) تحصن کنند. این اقدام فقط یک مانور اعتراضی نبود. همان‌طور که حامد الگار در کتاب «دین و دولت در ایران: نقش علما در دوره قاجار» و دیگر پژوهشگران در آثارشان نشان داده‌اند، خروج علما از تهران به معنای اعلام فقدان مشروعیت حکومت از منظر دین بود. این ساقط شدن اعتبار، تبعات شدیدی برای حکومت داشت و بنابراین باید به هر شکل ممکن مهار می‌شد. به همین دلیل مظفرالدین‌شاه با اعزام نماینده مخصوص، تقاضای علما را پذیرفت و زمینه بازگشت آن‌ها را به پایتخت فراهم کرد. اما در این میان، خواست علما برای بازگشت به تهران نیز در تبیین چرایی شکل گرفتن نهضت مشروطه بسیار مهم و راهبردی است. ما عموماً در مطالعات تاریخی مربوط به مشروطیت، عادت داریم از تقاضای علما در مهاجرت کبری (مهاجرت به قم که در نهایت به امضای فرمان مشروطه و تأسیس دارالشورا انجامید) صحبت کنیم، در حالی که بدون مرور تقاضاهای مهاجرت صفری و درک کم و کیف آن‌ها، قادر به شناسایی بستر اصلی شکل‌گیری نهضت مشروطیت نخواهیم بود. در میان تقاضاهای مهاجران به حرم حضرت عبدالعظیم(ع)،

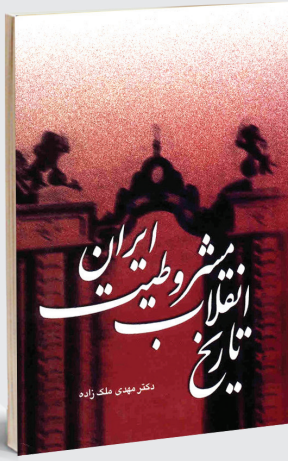
تغییر نظام سیاسی و سهم‌خواهی در قدرت بودند. غفلت علما (به استثنای افرادی مانند شیخ فضل‌الله نوری که جان بر سر بیدار کردن مردم نهنداد) نیز مزید بر علت شد تا منورالفکرهای حاشیه‌نشین به میدان‌داران نهضت مشروطه تبدیل شوند. به این ترتیب، نسخه‌ای غیربومی برای مشروطیت ایران پیچیده شد و حتی قانون اساسی آن را از کشورهای اروپایی اخذ کردند و به تصویب رساندند؛ یک گپی‌کاری ناشیانه و خسارت‌زا که ظرف کمتر از یک دهه، اثرات زیانبار آن رخ نمود و دمار از روزگار مردم درآورد؛ آن‌گونه که جمع زیادی از مشروطه‌خواهان دیروز، خواستار تغییر رژیم سیاسی و حتی براندازی مشروطیت شدند. با کمی اغماض می‌توان چنین اندیشید که مبانی مشروطه‌خواهی در ایران از «عدالت‌گرایی» به «عدالت‌گرایی مبتنی بر سیاست» و سپس «سیاست‌گرایی منفعت‌طلبانه گروهی» تغییر شکل داد و از الگوی ابتدایی مورد توجه و نظر مردم، فاصله بسیاری گرفت.

■ جستار دوم: در باب مخالفان مشروطیت

در مطالعات تاریخی و سیاسی مدرن ایران، معمولاً مخالفان مشروطه را افرادی غیرموجه و فاقد مشروعیت معرفی می‌کنند. ادبیات حاکم بر این آثار، منبعث از همان ادبیاتی است که در عصر مشروطه بر صفحات جراید بر تعداد آن روزگار نقش می‌بست؛ همان ادبیاتی که محمدعلی‌شاه را حاصل رابطه نامشروع «ام‌الخاقان» (مادر وی و دختر میرزاتقی‌خان امیرکبیر) با فردی غیر از مظفرالدین‌شاه دانست و با بی‌شرمی تمام در جامعه‌ای که قاطبه افراد آن مسلمان بودند، تأسیس عشرتکده و مراکز فحشا را برای کمک به درآمد شهرداری‌ها مجاز می‌شمرد. البته تردیدی نیست که برخی از سران جریان مقابل مشروطیت، مستبدانی خونریز و زالوصفت بودند که جز چپاول ثروت مردم، آن هم با اعمال زور و قدرت، کار دیگری را روانی‌دانستند، اما چنین وضعیتی نباید سبب شود همه را به یک چوب برانیم و تمام وقایع را چنان که رسم است، یک‌سویه مرور کنیم. جدال میان مجلس و محمدعلی‌شاه، البته در خود کامگی شاه قاجار ریشه داشت، اما وقتی از این خود کامگی سخن می‌گوییم، نباید از یاد ببریم که تعدادی از مشروطه‌خواهان افراطی، محمدعلی‌شاه را هنگام عزیمت به دوشان‌تپه ترور کردند و همین اتفاق، بهانه را به دست وی داد تا مجلس را به توپ بپنند. در دولت‌های پسا مشروطه، وزرا و وكلا عموماً همان مستبدانی بودند که پیش از مرداد ۱۲۸۵ خورشیدی و حتی تیرماه ۱۲۸۸ خورشیدی (فتح تهران و فرار محمدعلی‌شاه) مبارزه‌ای بی‌امان را برای جلوگیری از استقرار مشروطه به راه انداخته‌بودند. افرادی مانند «محمدولی‌خان تنکابنی» که بعدها به عنوان سردار فاتح وارد تهران شد و به نخست‌وزیری رسید، خود در جرگه تندروترین مخالفان مشروطه قرار داشتند. پس از سقوط استبداد صغیر، همان محدود طرفداران صدیق و فداکار نهضت، مانند ستارخان و باقرخان هم از میدان بیرون رانده‌شده یا هدف گلوله قرار گرفتند. آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی یکی از علمای نامدار مشروطه، هدف ترور همان کسانی قرار گرفت که چند صباحی پیش‌تر، محمدعلی‌شاه را در دوشان‌تپه ترور کرده‌بودند. این موارد در حالی اتفاق افتاد که در تحولی شگفت‌انگیز، تمام کاسه و کوزه کاستی‌ها بر سر مستبدان و اکثریت مشروطه‌خواهانی که صیغه دینی داشتند و آن‌ها از هر حیث، شایسته شمات در متون تاریخی شدند.

مروری مختصر بر «منبع‌شناسی» تاریخ مشروطه

مهم در این عرصه تألیف کرده است؛ نخست «فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت» و دوم «ایدئولوژی نهضت مشروطیت». در هر دو کتاب فریدون آدمیت، تحلیل بر نقل پیشی گرفته است. درواقع او نقل وقایع را دستمایه تحلیل قرار می‌دهد و دیدگاه‌های خود را مبتنی بر این تحلیل‌ها به خواننده عرضه می‌کند. با این حال باید به این نکته توجه کرد که با وجود برخی ایرادهای مهم، آثار فریدون آدمیت کمتر از آثار نویسندگانی مانند ملک‌زاده، رویکردی جانبدارانه به خود گرفته است. «تاریخ بیداری ایرانیان» اثر ناظم‌الاسلام کرمانی نیز از دیگر آثاری است که نویسنده در آن به نقل و تحلیل وقایع نهضت مشروطه می‌پردازد. ناظم‌الاسلام که از شخصیت‌های برجسته عصر مشروطه محسوب می‌شد، روزنامه‌نگار بود و در برهه‌ای، مسئولیت قضایی نیز برعهده داشت. کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» با وجود برخی رویکردهای جانبدارانه، نسبت به آثاری که توسط شاهدان عصر مشروطیت به رشته تحریر درآمده، دربرگیرنده وقایع و حوادث بیشتری است و از این لحاظ، بر بسیاری از مقالات و کتاب‌هایی که در این عرصه نگاشته شده است، رجحان دارد. با وجود مفید بودن اطلاعات مطرح‌شده در این آثار، به نظر می‌رسد اسناد ارائه‌شده، کامل نیست و مستندات نوبافته می‌تواند در تکمیل نقل‌ها و تحلیل‌ها و راستی‌آزمایی دیدگاه‌های عرضه‌شده، مؤثر باشد.



تاریخ نقلی در شرح و توضیح رویدادهای عصر مشروطه است، مورخان و پژوهشگرانی مانند زنده‌یاد دکتر باقر عقالی به دلیل تدوین آثاری همچون «روزشمار تاریخ ایران» که به نقل وقایع مشروطه، به ترتیب تاریخ وقوع آن‌ها پرداخته‌اند، می‌توانند در زمره پژوهشگران و مورخان قرار بگیرند که دارای رویکرد نقلی در بررسی واره‌التاریخ نهضت مشروطیت هستند. هرچند آثار این قبیل محققان نیز چنان‌که اشاره کردیم، چندان از تحلیل و دیدگاه‌های شخصی نگارنده برکنار نمانده است. رویکرد دوم که رونق بیشتری دارد، توجه به ارائه تاریخی تحلیلی از نهضت مشروطیت است. این رویکرد را می‌توان در بسیاری از آثاری که در این زمینه به رشته تحریر درآمده‌اند، مشاهده کرد. «تاریخ انقلاب مشروطه ایران» اثر مهدی ملک‌زاده یکی از مهم‌ترین و قدیمی‌ترین آثار نگارش یافته با چنین رویکردی است. نگارنده کتاب که خود فرزند «ملک‌المتکلمین» و یکی از فعالان جنبش مشروطه محسوب می‌شود و در جوانی به اجتماعات سیاسی آن دوران رفت‌وآمدهای فراوانی داشته، تاریخ نهضت مشروطه را در هفت جلد به رشته تحریر درآورده است.

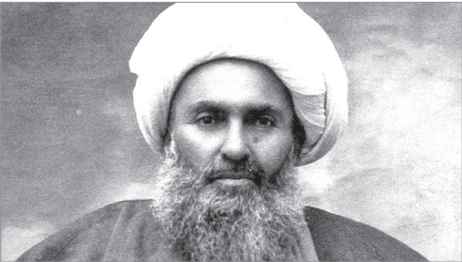
مهدی ملک‌زاده ظاهراً عضو «انجمن باغ‌میکده» بود؛ انجمنی که به ادعای برخی مورخان، حدود نیمی از اعضای آن، بابی‌مسلك بودند و رهبری آن‌ها را «سلیمان خان میکده» برعهده داشت.

نویسنده کتاب «تاریخ انقلاب مشروطه ایران» که در سال ۱۳۳۴ خورشیدی بدردود حیات گفت، داماد «سلیمان خان میکده» بود و به‌شدت تحت تأثیر تفکرات انجمن وی قرار داشت. به همین دلیل صفحات متعددی از کتاب «مهدی ملک‌زاده» مشحون از جانبداری‌ها و ادعاهایی است که توسط اعضای «انجمن باغ میکده» مطرح می‌شد. از دیگر مورخان و نویسندگانی که آثارشان در عرصه تحلیل تاریخ نهضت مشروطیت شهرت فراوانی پیدا کرده، می‌توان به «فریدون آدمیت» اشاره کرد، او که عموماً با کتاب «امیرکبیر و ایران» شناخته می‌شود، دو اثر نسبتاً

کردند؛ بعضی هم که بر سر همین قضیه جان دادند. در مشهد و اصفهان هم همین‌طور بود. بنابراین مسئله اول این است که عنصر اسلام در مشروطیت – که بروز و ظهورش هم با حضور علما و شعارهای علمایی و انگیزه‌های دینی بود- باید کاملاً مطرح (بیانات ۸۳/۵/۱۱)

تاریخ سیاسی

چند نکته درباره مخالفت «شیخ شهید» با مشروطیت



نوائیان | شیخ فضل‌الله نوری به لحاظ مشی فکری، فردی ثابت‌قدم و اهل فکر بود. او از نخستین مدافعان جنبش مشروطه محسوب می‌شد. شیخ در مبارزه با استعمار ید طولایی داشت. او و مرحوم آشتیانی به شهادت احتشام السلطنه، پرچمدار مبارزه با قرارداد رژی در تهران بودند. شیخ فضل‌الله نوری در جریان مهاجرت علما به قم، معروف به مهاجرت کبری با آن‌ها همراهی کرد و خواستار تأسیس مجلس دارالشورا و عدالتخانه شد. با این حال وقتی موضوع مشروطه‌خواهی توسط منورالفکرها مطرح شد، شیخ با بینش عمیق خود، خیلی زود مفهوم مشروطه‌ای که آن‌ها در پی‌اش بودند را دریافت.

■ مبارزه شیخ با «کنستیتوسیون»

او برخلاف سایر علمای هم‌عصر خود به این نتیجه رسید که «کنستیتوسیون» که از فرنگ برگشته‌ها از آن به «مشروطه» تعبیر می‌کردند، با مذهب تعارضات فراوانی دارد. مهدی انصاری در کتاب «شیخ فضل‌الله نوری و مشروطیت» می‌نویسد: «طباطبایی و همفکران او در توضیحات خود از ماهیت مشروطه «کنستیتوسیون» و تعارض بنیادی آن با مذهب، ناآگاهانه طفره رفتند و از واقعیت آن دور بودند، با آن‌را همان عدالتی می‌دانستند که در پی تحصیل آن به جنبش برخاستند». با این حال شیخ فضل‌الله‌نوری حاضر به پذیرش این مسئله نبود. پایمردی بی‌نظیر شیخ فضل‌الله‌نوری و پافشاری وی بر مسئله انحراف مشروطه از مسیر اصلی‌اش، مهم‌ترین دلیل عدم وابستگی او به دیگران است. او با در پییش گرفتن شعار «مشروطه مشروعه» به‌واقع در پی بومی کردن این نظام حکومتی بود. به عقیده شیخ فضل‌الله‌نوری قوانین اسلام آن‌قدر کامل بودند که بتوانند جوابگوی نیازهای جامعه باشند و استفاده از قوانین غربی که بر پایه دیدگاه‌های اومانستی شکل گرفته‌اند، اصلاً ضرورتی نداشت، بلکه خطرناک و مضر هم به نظر می‌رسید. او تا زمانی که فکر می‌کرد بتواند با حضورش مانع تسلط افکار غرب‌گرایانه بر جنبش مشروطه شود، با آن همراهی کرد؛ ثمره این همراهی را می‌توانیم در تصویب اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه ملاحظه کنیم. اصلی که براساس آن، مصوبات مجلس باید توسط پنج نفر از مراجع اعلم هر دوره مورد بررسی قرار می‌گرفت تا با مبانی اسلام منافاتی نداشته‌باشند. با این حال، زمانی که شیخ فضل‌الله‌نوری دریافت نفوذ غرب‌گرایان و از فرنگ برگشته‌ها تمام روزنه‌های امید را مسدود کرده‌است، به مخالفت با مشروطه پرداخت و آن را حرام اعلام کرد. تحریم مشروطه توسط او درواقع واکنشی به انحراف جنبش از مسیر اصلی بود. شیخ فضل‌الله‌نوری فقیهی باریک‌بین بود. او حساسیت ویژه‌ای به انتخاب واژه‌ها در قوانین و دستورالعمل‌ها داشت و از کنار آن‌ها بی‌اعتنا عبور نمی‌کرد. زمانی که مفهوم آزادی، در معنای غربی آن، با واژه «حرّیت» به زبان فارسی ترجمه شد، شیخ فریب ظاهر دلفریب آن را نخورد و با عنوان کردن مفهوم «عبودیت» از دیدگاه اسلام، «آزادی» حقیقی را براساس آموزه‌های اهل‌بیت(ع)، عبارت از بندگی خداوند متعال دانست. او دریافته‌بود آزادی غربی، نوعی «اباحه‌گری» و بی‌بندوباری را ترویج می‌کند و در بیشتر مفروضاتش، سختی‌تی با مفهوم حقیقی «حرّیت» ندارد. این تیزبینی او را به مخالفت صریح با تبلیغات که ذیل عنوان «حرّیت» انجام می‌گرفت، واداشت. جالب اینجاست که امروزه مخالفان شیخ فضل‌الله‌نوری برای کوبیدن شخصیت او، به نظراتش در زمینه مخالفت با «حرّیت» که در ساله «تذکره الغافل و ارشاد الجاهل» انعکاس یافته، اشاره و شیخ را از اساس مخالف آزادی و طرفدار برده‌داری معرفی می‌کنند. اما واقعیت آن است آن‌ها نه مفهوم «حرّیت» را در آثار شیخ فضل‌الله‌نوری دریافته‌اند و نه معنای «عبودیت» را.

■ عدم وابستگی به جریان‌ها و گروه‌ها

شیخ فضل‌الله‌نوری به هیچ جریان و طیفی وابسته نبود. محمدعلی‌شاه کوشید با وعده‌وعیدهایی حمایت کامل شیخ را جلب کند، اما شیخ التفات چندانی به او نکرد و همین امر سبب شد شاه هیچ‌کدام از وعده‌هایش را عملی نکند. پس از فتح تهران و با وجود تلاش فراوان افرادی مانند شیخ ابراهیم زنجانی برای اثبات موضوع ارتباط شیخ فضل‌الله‌نوری با دربار، او هرگونه ارتباط با دربار را رد کرد و محاکمه‌کنندگان هم نتوانستند دلیلی برای این مسئله‌اقامه کنند. شیخ مانند برخی افراد وابسته به سفارت‌های خارجی، مانند امام جمعه و محمدعلی‌شاه، حاضر به مخفی شدن در سفارت روسیه نشد. او از نصب پرچم بر سر در خانه‌اش هم خودداری کرد و پرچم بیگانگان را «بیرق کفر» نامید. شیخ فضل‌الله‌نوری حتی حاضر نشد به صورت مخفیانه راهی عتبات شود و در برابر این پیشنهاد گفت اگر آن را انجام دهد «اسلام رسوا خواهد شد». پایمردی بی‌نظیر او و مقاومتش تا آخرین لحظات حیات و پافشاری وی بر مسئله انحراف مشروطه از مسیر اصلی‌اش، مهم‌ترین دلیل عدم وابستگی او به دیگران است. شیخ فضل‌الله‌نوری در آخرین لحظات، عمامه را از سر برداشت و تکان داد؛ آنگاه به حضار گفت: «این عمامه را از سر برداشتند، از سر همه بر خواهند داشت». بیان این جملات نشان می‌هد او به درکی صحیح و منحصر به‌فرد از مسئله انحراف مشروطیت دست یافته‌بود. شیخ فضل‌الله‌نوری آنچه را دیگران در آینه می‌دیدند، در خشت خام می‌دید.